

# نامه شيخ سعدي به شمس الدين صاحب ديوان

۶۳-۷۲

چکیده: جنگ خطی محفوظ در کتابخانه لالا اسماعیل استانبول به نام «جنگ لالا اسماعیل» یا «مجموعه لالا اسماعیل»، مجموعه ای نفیس از فوائد تاریخی و ادبی و یادداشت‌های عمده منظوم و رونوشت پاره‌ای از مراسلات ناموران است که علی‌الخصوص از برای وقوف بر جوانبی از فرهنگ و ادب ایران در روزگار ایلخانان اهمیت فراوان دارد. بسیاری از فوائد این جنگ، راجع به فضای فرهنگی، علمی و سیاسی آذربایجان و خاندان جوینی و پیرامونیان این خاندان است. در این جنگ، رونوشت نامه‌ای از سعدي به شمس الدين صاحب ديوان جوینی است که از چشم انداز تاریخی و ادبی حائز اهمیت است. نویسنده در نوشتار حاضر، این نامه را ارائه و نکاتی پیرامون نامه مذکور و انتساب آن به سعدي، بیان می‌نماید.

کلیدواژه‌ها: سعدي، شمس الدين صاحب ديوان جوینی، جنگ لالا اسماعیل، مجموعه لالا اسماعیل، نامه.

Sheikh Sa'di's letter to Shamsuddīn Ṣāhib  
Dīvān

Joya Jahanbakhsh

**Abstract:** The manuscript collection preserved in the Istanbul Lālā Ismāil's Library, known as the «Lālā Ismail Collection», is an exquisite collection of historical and literary data and major poetic notes and copies of some famous correspondence, which is especially important to know about aspects of Iranian culture and literature in the Ilkhanid era. Many of the advantages of this collection are related to the cultural, scientific and political atmosphere of Azerbaijan and the Juveinī family and those who were around them. In this collection, a copy of a letter from Sa'di to Shams al-Din Sahib Divan Juveinī, which is important from a historical and literary perspective. In the present article, the author presents this letter and states some points about the mentioned letter and its attribution to Sa'di.

**Keywords:** Sa'di, Shamsuddīn Ṣāhib Dīvān, Juveinī, Lālā Ismail Jung, Lālā Ismail Collection, Letter.

رسالة الشيخ سعدي إلى شمس الدين صاحب الديوان  
جويا جهانبخش

الخلاصة: هناك مجموعة خطية موجودة في مكتبة لالا إسماعيل بمدينة إسطنبول التركية باسم (مجموعة لالا إسماعيل)، وهي تضم مجموعة نفيسة من الفوائد التاريخية والأدبية والخواطر المنظومة والاستنساخات لعدد من مراسلات المشاهير، وتمتاز بأهميتها الفائقة في إلقاء الضوء على جوانب من الثقافة والأدب الإيراني في العصر الإيلخاني.

وتحتض العديد من وثائق هذه المجموعة بالأجواء الثقافية والعلمية والسياسية لأذربايجان وعائلة الجويني والمقربين من هذه العائلة.

ومن محتويات هذه المجموعة نسخة من رسالة بعثها سعدي إلى شمس الدين صاحب ديوان الجويني، وتمتاز بأهميتها من الناحيتين التاريخية والأدبية.

والكاتب في هذا المقال يستعرض هذه الرسالة ويبين ملاحظاته عليها وعلى انتسابها إلى سعدي.

المفردات الأساسية: سعدي، شمس الدين صاحب ديوان الجويني، كُتّاب لالا إسماعيل، مجموعة لالا إسماعيل، الرسالة.

جُنْگِ حَطِّي مَحْفُوظ دَر کِتَابخانَه لالا اِسْماعیلِ اِسْتانِبُول به شماره «۴۸۷» که گویا نُخستین بار اُستادِ اَنوشه یاد مُجْتَبی مینوی میکروفیلم آن را از برای کِتَابخانَه مَرکزی دانشگاه تَهْران فراهم آورده است<sup>۱</sup> و به واسطه فَوائِدِ اَدبِی و تاریخی فراوانش پیوسته مورد تَوَجُّه زُمَره اَهْلِ اَدب و تحقیق بوده و در میان پژوهشگرانِ اَدبِ پارسی یاخْتِصار به نام «جُنْگِ لالا اِسْماعیل» - و گاه «مجموعه لالا اِسْماعیل»<sup>۲</sup> - نامبردار گردیده است، مجموعه ای است نفیس از فَوائِدِ تاریخی و اَدبِی و یادداشت های عُمده منظم و رونوشت پاره ای از مُراسلات ناموران<sup>۳</sup> که در سالهای ۷۴۱ و ۷۴۲ ه.ق. در قالبِ جُنْگِ کِتَابت گردیده است و عَلی الخُصوص از برای وُقوف بر جوانبی از فرهنگ و اَدبِ ایران در روزگارِ ایلخانان اَهْمیّت فراوان دارد.<sup>۴</sup>

بسیاری از فَوائِدِ این جُنْگِ کِرَامند، راجع است به فَضایِ فرهنگِی و عِلْمی و سیاسی اَدربایجان و خُصوص خاندانِ صاحب دیوانِ جُوینی و پیرامونیانِ این خاندانِ فرهنگمند در آن سامان. از رهگذرِ یادداشتی در جُنْگِ لالا اِسْماعیل<sup>۵</sup>، می دانیم که دَسْتِ کَم کِتَابتِ بَحْشی از آن در قاهره صورت پذیرفته است، لیک شایانِ تَوَجُّه است که کاتبِ آن بَحْش نیز، مردی است تَبْرِزی<sup>۶</sup>.

باری، در این جُنْگ، رونوشتِ نامه ای هست از شیخ سعدی به شمس الدین صاحب دیوانِ جُوینی (کشته شده به روز چهارم شعبان سال ۶۸۳ ه.ق.)؛ که از چشم انداز تاریخی و اَدبِی و چونان مُستدرکی بر کَلِّیاتِ مَدُونِ شیخِ اَجَلِ سَعْدِ شیرازی، بسیار مُغْتَم است و مُفید.

قَدَمَتِ جُنْگِ مَزبُور و قُرْبِ عَهْدِ آن به روزگارِ شیخِ سَعْدِی، از سویی، و اِهْتِمای که در آن به آثارِ خاندانِ صاحب دیوانِ جُوینی و پیرامونیشان و نیز خُصوص سَعْدِی شیرازی رفته است، از دیگرِ سوئی، اَمارتی تواند بود بر صِدْقِ اِنْتِسابِ این نامه به سَعْدِی... از یاد نَباید بُرد که غالبِ نُسخِ کُهن و مُعْتَبَرِ آثارِ سَعْدِی که مَبْنایِ تَصْحیح و طَبْعِ نِگارِش ها و سَرایش های اویند، در هَمین نیمه نُخستِ سَدَه هَشْتَمِ هَجری کِتَابتِ شُدِه اند، و در این موضوع اَسناد و مَحْطوطاتی که از این دوره قَدیم تر باشند، البتّه نادرند.

۱. این میکروفیلم، به شماره «۵۷۳ ف»، در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگاهداری می شود.  
 ۲. نمونه را، نگر: میراثِ شهباب، س ۲۳، ش ۹۰، زمستان ۱۳۹۶ ه.ش. ص ۱۳۷ / از مقاله «دستنویسی کهن از دیوان همام الدین تَبْرِزی (أبیات و نکاتِ نویافته)»، به قلم: علی حیدری تَساؤلی.  
 ۳. اُستادِ اَنوشه یاد مُجْتَبی مینوی، در یادداشتی که در آغاز عَکسِ نُسخه نوشته است، آن را «مجموعه اشعار و مُراسلات ... خوانده». ۴. توفیقِ مَطالعه این جُنْگِ برای من، از رهگذرِ یاری و مَهْرَبانی دانشورِ مُحْتَرَم، آقای دکتر حمید عطّانی نَطْری (نَطْرزی)، حاصل گردید. ایشان به خواستاریِ داعی، دَسْتِ مَرّا به تَصویرِ زَنگی با کِفِیْتی که از جُنْگِ مَذکور در اِختیار داشتند، مَبْسَر گردانیدند. ... خُدایشان پاداش نیکو دهد!  
 ۵. نگر: جُنْگِ لالا اِسْماعیل، دَسْتنوشتِ مَحْفُوظ دَر کِتَابخانَه لالا اِسْماعیلِ اِسْتانِبُول - به شماره ۴۸۷، عَکسِ نُسخه، رویه ۲۸۴، اَلْف.

۶. «حاجی مُحَمَّد گوینده تَبْرِزی».  
 www.SID.ir

آنچه در جُنگ یادشده (عکس نسخه، رویه ۱۲ ب) آمده است، با تکمیل نقطه‌گذاری و اِجْجَامِ حُرُوفِ بِي نُقْطَه، و با صَرْفِ نَظَرِ از «ذالِ فارسی» در کتابت و عدول از نگارش «کی» به جای «که»، از این قرار است:

«کتب الشیخ سعدی إلى الصاحب شمس الدین صاحب الدیوان:

صدر سخن را به تحیتی لایق قدر صاحب اعظم - عز نصره - آراستن، میسر نمی شود. بر دعا اقتصار کردن لازم گشت.

ز نقش روی تو مشاطه دست بازکشید که شرم داشت که خورشید را بیارید

حق - سبحانه و تعالی - آن سایه بارحمت را که بحقیقت آفتاب جهان افروزست تا سایه و آفتاب ضدانند، از ضدان و حسودان محروس و محمی دارد!

داعی مخلص تهنیت و تحیت عرضه می دارد. شکر المنعم واجب. همواره به ذکر محامد مشغول.

هرکه را بر سماط بنشستی واجب آمد به خدمتش برخاست

متوقعست به کرم مخدومی که شفقت و مرحمت از حامل دعا دریغ ندارد، تا مزید سوابق نعم گردد، و داعی مخلص داری<sup>۷</sup> بدین جسارت معذور فرماید.  
دولت مخلص باد! بمحمد و آله اجمعین!  
الفقیر».

\*

درباره این مکتوب، چند نکته گفتنی است:

• تاکنون، بویژه از روزگاری که علامه محمد قزوینی (۱۲۵۲ - ۱۳۲۸ ه.ش.) رساله پُر و پیمان خواندنی خود را درباره ممدوحان شیخ شیراز<sup>۸</sup> انتشار داده است، در موضوع مناسبات سعدی با خاندان

۷. این کلمه، جای گفت و گوست.

در دستنوشته، این کلمه، طوری بر کناره صفحه نوشته شده است که هم می‌تواند اینجا پس از «مخلص» جای گیرد و هم پیش از واژه «دولت» در فتره بعد. با هریک نیز تناسبی می‌تواند داشت، لیک نه چندان بی تکلف... دور نیست این کلمه، به مناسبت دیگری بر کناره کاغذ نوشته شده باشد، و از این جزو این مکتوب نباشد؛ لیک چون رونویسگر دنباله کتابت را به کناره کاغذ کشانیده است، در نظره اولی چنین پنداشته می‌شود که این کلمه هم از این متن باشد.

در این باره از استاد عمادالدین شیخ الحکامی - که فارس این میدان اند و خبیر خوانش خطوط قدیم و اسناد کهن، نظر خواستیم. بنا بر استنباط ایشان هم، این کلمه، نه زبطی به «مخلص» دارد، نه به «دولت»، و اگر قرار بود به هریک از آنها مربوط باشد، به طریقی که در دستنوشته جای گرفته است، کتابت نمی‌شد.

به هر روی، از راه احتیاط، کلمه «داری» را فریبنداختیم؛ والله اعلم.

۸. نگر: سعدی نامه (مجله تعلیم و تربیت، س ۷، ش ۱۱ و ۱۲، بهمن و اسفند)، ۱۳۱۶ ه.ش. صص ۷۱۴ - ۷۹۱ و ۸۳۴ و ۸۳۵ /)

جُونی و خاصه شمس الدین صاحب دیوان، گفت و گوهائی چَند صورت پذیرفته است، و درباره این مناسبات علی الخصوص بر بُنیادِ ما بینِ الدَفَتینِ کَلِیَاتِ سعدی پاره‌ای از آگاهی‌ها و تحلیل‌ها مجال طرح یافته است که هنوز جای تکمیل و تحلیل و تدقیق بیشتر دارد. ... از خُرده‌بینانه‌ترین و سودبخش‌ترین نوشتارهای اخیر در این زمینه، بهره‌ای است که آقای دکتر جواد بشری در کتاب پُرُنکته احوال شیخ اجل سعدی بدین موضوع اختصاص داده‌اند.<sup>۹</sup>

نامه مُندرج در جُنکِ لالا اسماعیل، بر گوشه‌ای دیگر از مناسبات آن دو بزرگ تاریخ و فرهنگ ما پرتو می‌افکند که در نوع خود شایان توجه است.

از این نامه برمی‌آید که سعدی مکتوبش را با شخصی همراه کرده بوده است که از وی با عنوان «حاملِ دُعا» یاد می‌کند. بظاهر شیخ شیراز در حق این «حاملِ دُعا» پائِمردی کرده بوده است و از صاحب دیوان برآوردن حاجت او را خواستار شده بوده. چنین دستگیری‌ها و کُمک‌رساندن‌ها به ارباب حاجات، همواره از وجهای روزگار انتظار می‌رفته است و ای بسا نامه‌های بازمانده از بزرگان پیشین که موضوعشان عرض حال و تقاضای حاجات اهل اشتیاق و اطرافیان است. ... به هر روی، نامه سعدی نیز بظاهر از برای شفاعت در برآوردن حاجت آن «حاملِ دُعا» قلمی گردیده است و توقُّع شیخ آن بوده است که صاحب دیوان «شَفَقَت و مَرَحَمَت از حاملِ دُعا دریغ نداشت».

● سعدی، صاحب دیوان را، به تفصیل مُندرج در نامه، «خورشید» و «آفتاب» می‌خواند. ... شُبّه‌تی نتوان داشت که در این حُسنِ اختیار، گوشه چشم نویسنده به لقبِ شخصی صاحب دیوان بوده است؛ اَعْنی: «شمس الدین».

خود این تشبیه مخاطب به «خورشید» و «آفتاب» و تأکید بر آن، آمارتی است در تقویّتِ ظَنِّ صدقی که در حق سرنویس نامه داریم و مخاطب آن را براستی «الصاحب شمس الدین صاحب الدیوان» می‌پنداریم.

● آرایه‌گری با «خورشید» و «آفتاب» از سویی و «سایه» از دگر سوی، و بهره‌وری از ناسازی این دو سویه در خیال‌پروری و آفرینش هُتری، چیزی است که از سعدی نیک معهود ماست. هموست که فرموده است:

چوسایه‌هیچکسست آدمی که هیچش نیست      مرا ازین چه که چون آفتاب مشهوری؟

( کَلِیَاتِ سعدی، به اهِتِمام: مُحَمَّد عَلِی فُروغی [با هم‌کاری: حَبِیبِ یُعْمائی]، [بازچاپ زیر نَظَر:

<sup>۹</sup> «ممدوحین شیخ سعدی»، به قلم: مُحَمَّد فَرُوبنی.

۹. نگر: احوال شیخ اجل سعدی، جواد بشری، ج: ۱، تهران: انتشارات نک بزرگ، پاییز ۱۳۹۸ ه.ش، صص ۱۹۶ - ۲۵۶.

۱۰. در فَاخِذِ جایی: هیجکست.

بهاء الدین خرمشاهی، ج: ۱۵، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۹ هـ.ش.، ص ۶۲۵، غ ۵۷۳).

برغم دشمنم ای دوست! سایه ای به سر آور  
که موش کور نخواهد که آفتاب برآید  
(همان، ص ۵۱۳، غ ۲۸۱).

هنوز در دلت ای آفتاب رخ! نگذشت  
که سایه ای به سر یار مهربان آری  
(همان، ص ۶۲۲، غ ۵۶۷).

روزی نظرش بر من درویش آمد  
دیدم که معلّم بداندیش آمد  
نگذاشت که آفتاب بر من تابد  
آن سایه گران چو ابر در پیش آمد  
(همان، ص ۶۷۱، از زباعتیات).

• در چکامه «این منّتی بر اهل زمین بود از آسمان ...»:

ای آفتاب ملک! بسی روزها بتاب  
وئ سایه خدای! بسی سالها بمان  
(همان، ص ۷۳۷).

• در چکامه «شکر به شکر نهم در دهان مژده دهان» که در ستایش عظاملک جوینی است:

نه آفتاب مَصْرَت کند، نه سایه گزند  
که هر چهار به هم متفق شدند ارکان  
(همان، ص ۷۳۹)

و:

به چند روز دگر کافتاب گرم شود  
مَقَرّ عیش بود سایه بان و سایه بان  
تو کافتاب زمینی به هیچ سایه مرو  
مگر به سایه دستور پادشاه زمان  
(همان، همان ص)

و:

نه تافته ست چنین آفتاب بر آفاق  
نه گستریده چنین سایه بر بسط جهان  
(همان، همان ص).

• در چکامه رثائی «وجود عاریتی دل درو نَشاید بست ...»:

گر آفتاب فروشد هنوز باکی نیست  
تو را که سایه بوبکر سعد زنگی هست  
(همان، ص ۷۶۰).

• در چکامه رثائی «به هیچ باغ نبود آن درخت ماندش...»:

... گر آفتاب بشد، سایه همچنان باقیست  
بقای اهل حرم باد و خویش و پیوندش!  
(همان، ص ۷۶۲).

• در سومین باب گلستان:

کلاه گوشه دهقان به آفتاب رسید  
که سایه بر سرش انداخت چون تو سلطانی  
(همان، ص ۱۰۸).

خورشید زیر سایه زلف چو شام اوست  
طوبی غلام قد صنوبر خرام اوست  
(همان، ص ۴۴۶، غ ۹۴).

• در چکامه «علم دولت نوروز به صحرا برخاست...»:

هر کجا طلعت خورشید زخی سایه فکند  
بیدلی خسته کمر بسته چو جوزا برخاست  
(همان، ص ۷۰۷).

• در چکامه «أحمد الله تعالی که به ازغام حسود...» که در ستایش «شمس الدین حسین علکانی»  
شروده شده است:

شمس دین، سایه اسلام، جمال الآفاق  
صدر دیوان و سر خیل و سپهدار جنود  
(همان، ص ۷۱۷).

با این تفصیل، باز ظنی ما مبنی بر صدق سرنویسی نامه، قوت می‌گیرد، و می‌بینیم که تراوش عباراتی چون «حق - سبحانه و تعالی - آن سایه بازحمت را که بحقیقت آفتاب جهان افروزست تا سایه و آفتاب ضدانند، از ضدان و حسودان محروس و محمی داراد!» از قلم سعدی شیرازی که سراینده

۱۱. این کلمه را گویا باید «علکانی» خواند؛ چه، بظاهر «علک» کوتاه شده «علیک» است که آن به نوبه خود مُصَعَّرِ «علی» بوده باشد و آلف و نون «علکان» هم آداب نِسْبَتِ بُنُوْت است (چنان که در: «بابکان» و مانند آن).  
تفصیل را در این باره، نگر: سعدی نامه (مجله تعلیم و تربیت، س ۷، ش ۱۱ و ۱۲، بهمن و اسفند، ۱۳۱۶ ه.ش.، ص ۸۳۴ و ۸۳۵ (یادداشت علامه منتبیه فقیه، محمد قزوینی - تَعَمُّدُ اللَّهِ تَعَالَى بِغُفْرَانِهِ).

آیات پیشگفته است، مُسْتَبَعَد نیست.

إِطْلَاقِ لَفْظِ «سایه» بِرِ حُكْمِ تَكْرِيرِ بَرْدَسْتِ دَرِ عِبَارَتِ «آن سایه با رحمت» نیز، با کاربست هائی از قبیل «سایه اسلام» - که البته در جای خود ایهام هم دارد - بی تناسب نیست؛ و می دانیم که یکی از معانی واژه «سایه»، به گواهی فرهنگ‌ها، همان پادشاه و حکومتگر است.

• هر دو بیت مذکور در متن نامه، از خود سعدی است.

«ز نقش روی تو مَسَاطَه دست بازگشید / که شرم داشت که خورشید را بیاراید» از غزل «مرو به خواب که خوابت ز چشم برآید / گرت مشاهده خویش در خیال آید» است که جزو بدایع شیخ شیراز است (نگر: کلیات سعدی، به اهتمام: محمدعلی فروغی [با همکاری: حبیب یغمائی]، [با چاپ زیر نظر: بهاء الدین خرفشاهی]، ج: ۱۵، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۵۱۳، غ ۲۸۰ و: غزلهای سعدی، توضیح و کذا؛ ولی کتاب، توضیحات ندارد]: دکتر غلامحسین یوسفی، به اهتمام: دکتر پرویز آتابکی، و دستیاری: بانو رفعت صفی‌نیا، ج: ۱، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۵ ه.ش.، ص ۱۹۶، غ ۴۲۱، ب ۵).

«هرکه را بر سِماط<sup>۱۲</sup> بنشستی / واجب آمد به خدمتش برخاست» نیز از واپسین حکایت باب سوم گلستان بی خزان اوست (نگر: کلیات سعدی، به اهتمام: محمدعلی فروغی [با همکاری: حبیب یغمائی]، [با چاپ زیر نظر: بهاء الدین خرفشاهی]، ج: ۱۵، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۱۲۰ و: گلستان سعدی، توضیح و کذا؛ دکتر غلامحسین یوسفی، ج: ۱۰، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۹۱ ه.ش.، ص ۱۲۶ - با نویسندگی «بساط»، به جای «سِماط» که نویسندگی شمار چشمگیری از نسخ است.).

اِندِراج این دو بیت بدین ریخت و با این فاصله آندک در این نامه کوتاه، باز نیک سازگارست با آن پنداشت که مُنشی این وجیزه، شیخ شیراز باشد؛ چنان که در سرنویس نامه نیز تصریح زفته است.

• نویسنده نامه، علی الرّثم، شرط آدب و خضوع و تواضع را نسبت به مخاطب مقتدر بلندپایه خویش به جا می آورد؛ لیک در این اظهار خضوع در برابر مرد دیوانسالار مُتَنَفِّذ و جهاندار فرمانروائی چون صاحب دیوان جوینی، اندازه نگاه می دارد، و خلاصه - به مثالی که خود سعدی در تعریض به ظهیر فرایابی فرموده است<sup>۱۳</sup> - «نُه کُرسی آسمان را زیر پای قِزِلِ اَرسِلان نمی نهد»... این اظهار خضوع در عین اندازه نگاه داشتن، با طریقه سعدی در مدح و تنای ارباب اِقتدار و زمامداران روزگار نیک متلائم است.

۱۲. سِماط: سفره، دستارخوان.

۱۳. نگر: بوستان سعدی (سعدی نامه)، توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، ج: ۱۱، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۹۲ ه.ش.، ص ۴۰ - ب ۱۹۶ و ۱۹۷ - و ص ۲۲۵.



شیوه «بی تعارف» یا دقیق‌تر بگویم: شیوه «کم تعارف» سعدی در مواجهه با زبردستان و خداوندان ملوک، چیزی است که از روزگار خود وی، از بعضی تیزبینان زمانه جلب نظر کرده بود. از همین روی نیز بود که قریب به همان روزگاران نوشتند: «... درین وقت که مائیم علما و مشایخ روزگار چنین نصایح [که سعدی با سلطان زمان می‌گفته] با بقالی و قصابی نتوانند گفت؛ لاجرم روزگار بدین نسق است که می‌بینی!...» (کلیات سعدی، به اهتمام: محمدعلی فروغی [با همکاری: حبیب یغمائی]، [باژچاپ زیر نظر: بهاء‌الدین خورشاهی]، ج: ۱۵، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۹۲).

وقتی هم که می‌گوییم: «کم تعارفی»، از مقوله‌ای نسبی سخن می‌گوییم... مقصود بنده هرگز این نیست که شیخ سعدی مدح و ثنای زورمندان دوران و متغلبان زمان نمی‌گفته، یا اگر می‌گفته سر مویی از بیان واقعیات عینی و عینیات واقعی تخطی نمی‌کرده و از مبالغت و اغراقی که چاشنی متاع مدیحه و ثنا است - بل: مدح و ثنای شاعرانه بدون آن بی‌معناست، هیچ بهره نمی‌جسته است... برخی در باب اجتناب سعدی از مداحی افراطی، سخنانی در نوع خود بافراط گفته‌اند و خیال کرده یا لااقل این خیال را به دیگران القاء کرده‌اند که سعدی تنها و تنها اندرزگویی بی‌محابای زورمندان بوده است و گرد مدح و ثنای ایشان نمی‌گشته و فقط و فقط باران نصایح تلخ و انتقادات کوبنده را بر سر و روی ایشان می‌بارانیده است... منظور من، هرگز هم آوازی با اینگونه برداشت‌ها نیست... مقصودم همین است و بس که سعدی در مداحی و مدیحه‌گویی تا جمیع غایات معمول و متصور در آن روزگاران پیش نمی‌رفته است و همه چیز را به مدح مطامع مداحانه نمی‌برده است و لازمه مدح زورمندان زمان و مستولیان بر سریر حکمرانی را آلودن زبان به هرگونه یاوه و گزافه بی‌تمیزانه نفرت‌انگیزی که خوشایند ایشان باشد، نمی‌دانسته و - برخلاف بعضی دیگر مدیحه‌سرایان فرهنگ ما - نمی‌خواسته است تا به هر حیلۀ ممکن در دل ایشان راهی بجوید... همین!... که البته چیز کمی هم نیست!... این که مدح خداوندگاران جاه، تا آنجا که می‌تواند خویشتن را به آنچه اقبال لاهوری «خوی غلامی» می‌نامد متصف سازد و در برابر دیگران از سگان فرورتر نیارد<sup>۱۴</sup>، فضیلتی است بزرگ و سعادت‌تی که جز نوادری از نواغ بشر را دست نمی‌دهد.

شیوه غالب بر ذهن و زبان سعدی در مواجهه با اصحاب جشمت و جاه و مدیحه‌سرایان ایشان، اندازه نگاه داشتن است و مدیحه را به سوی اندرز و انداز سوق دادن است. البته گاه نیز سر رشته را از کف داده است و روی و سوی سخنش مانند غالب شعرای مشتغل بدین عوالم شده؛ لیک پنداست بنای او بر آن بوده است که تقاضا را از تملق دور سازد و ستایش را به نصیحت نزدیک گرداند؛ زین روی، پاره‌ای از مدایحی که وی سروده است یا آنچه در نصیحت زمامداران نوشته، رنگ و بوی نامه‌های

۱۴. اقبال در پیام مشرق می‌فرمود:

گوهری داشت ولی نذر قباد و جَم کرد  
من ندیدم که سگی پیش سگی سر خم کرد!آدم از بی‌بصری بندگی آدم کرد  
یعنی از "خوی غلامی" ز سگان خوارتر است

اخوانی دارند، و در حق گوییِ مُشْفِقانه و اَحیائاً ملامتگرانه، از گستاخی و بی‌پروائی نیز تهی نیستند.<sup>۱۵</sup>

الْعَرَض، باورپذیر است که شیوه سخن‌گویی سعدی با صاحب دیوان، در نامه‌ای از این دست، همین باشد که در این مکتوب دیدیم و خواندیم... چه بسا اگر دیگرانی نویسنده این نامه بودند، نُعوت و ألقابِ بیشتر و تعابیرِ چالپوسانه چرب‌تر و پرملاظ‌تری به نافع مخاطب / ممدوح والامقام می‌بستند... شعر و نامه و چه‌ها که مخاطب آن اربابِ اِقتدار باشند، از عالمان و صوفیان و بلندآوارگان پیشین، بسیار بر جای مانده است و لابد دیده‌اید در بعضی آن گفته‌ها و نوشته‌ها، چه خبرهاست!

\*

سعدیا! بسیارگفتنِ عُمُر ضایع‌کردنست      وقتِ عُدراوردنست اِشْتَعْفُؤُ الله العظیم!

(غزلهای سعدی، تصحیح یوسفی، ج: ۱، ۱۳۸۵ ه.ش.، ص ۱۴۲).

کوتاه سخن، این‌که:

جُنْگِ لالا اِسْماعیل، از برای شناختِ زوایای تاریخ و فرهنگ ایران در دوران حیاتِ شیخ بزرگوار سعدی، مَنَبَعِ کهنه مَهْم و مُعْتَبَری است، و از برای چنان اِنتساب‌ها که در سرنویس آن نامه دیده می‌شود، فی‌الجمله قابلِ اِغْتِماد... عَجالَةً هَم دَلیلی به نظر نمی‌آید تا به واسطه آن تردید کنیم در صِحَّتِ اِنتسابِ نامه‌ای که این جُنْگِ آن را ریخته خامه شیخ شیراز قلم می‌دهد و مُخاطَبِش را شمس‌الدین صاحب دیوان می‌شناساند... در مُقابِل، قرائنی هست که بتوان بر بُنیاد آنها، گمان به دُرستی این نِسَبَت را نیرومندتر گردانید؛ وَاللهُ اَعْلَمُ بِحَقائِقِ الْأُمُور.

اِضْفَهانِ مینویشان / ۱۴۰۰ ه.ش.

۱۵. درباره مَداحی و مَدیحه‌سرایی در ادب فارسی و مذهب مختار سعدی شیرازی در این باب، نگر: از دیروز تا امروز (مجموعه مقاله‌ها)، سید جعفر شهیدی، ج: ۱، تهران: نشر قطره، ۱۳۷۲ ه.ش.، صص ۳۴۵ - ۳۵۲ - ۳۶۹ - ۳۹۳ - ۳۹۹ - ۴۱۰؛ با کاروان خُدّه، دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، ج: ۳، تهران: سازمان چاپ و انتشارات جاویدان، ۱۳۵۵ ه.ش.، صص ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۴۵؛ مَدَح، داغ ننگ بر سیمای ادب فارسی (بررسی انتقادی و تحلیلی از علل مَدیحه‌سرایی شاعران ایرانی)، دکتر نادر وزین‌پور، ج: ۱، تهران: انتشارات معین، ۱۳۷۴ ه.ش.، بویزه صص ۳۹ و ۱۰۲ - ۱۰۶ و ۱۹۷ و ۱۹۸.